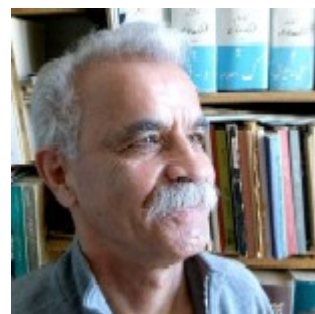


## سخنرانی احمد رناسی در سالگرد بزرگداشت زنده یادان، پروانه و داریوش فروهر و دگر قربانیان قتل های زنجیره ای



۱۳۹۱/۰۸/۳۰

متن سخنرانی آقای احمد رناسی در سالگرد بزرگداشت زنده یادان، پروانه و داریوش فروهر و دگراندیشان آزادیخواه محمد مختاری، محمد جعفر پوپنده، مجید شریف، پیروز دوانی و ... در شهر دالاس آمریکا (سال ۱۳۸۱).

« خونین خط جاده ها، که به صحرا نوشته اند

آزاده یاران رفته، با قلم پانوشته اند »

بادرود به همه ی زنان و مردان هم میهن ایران دوست مردم خواه، که در این نشست گرد آمده اند، تا گرمی بدارند بزرگداشت دو گرد دوران ساز، پروانه و داریوش فروهر، و به پاداری یادمانه ای را، که برای جان باختگان آزاده اندیش آذرماه ۱۳۷۷ دیگری، چون: « محمد مختاری، محمدجعفر پوپنده، مجید شریف و پیروز دوانی»، تدارک دیده شده است!

اینگونه ادای احترام نمودن، نه تنها سزاوار آنان، که « سعید سلطان پور، شکرالله پاک نژاد، منوچهر مسعودی، تاج میرریاحی، قطب زاده، نواب، احمد میرعلائی، احمد تفضلی، غفار حسینی و دیگر هزارانی را بایست، که با دیدگاه های ناهمانند، در برابر « استبداد اسلامی»، در زمان های گوناگون ایستادند و جان باختند در ایران، ویا در برون از ایران، چون: « شاپور بختیار، عبدالرحمن برومند، عبدالرحمن قاسملو، شرافکندی، فرخ زاد و ...»!

نه تنها جان باختگان دوران استبداد فقها، که آنانی نیز که در دوره ی خودکامگی ی دو پهلوی، و پیش از آنها، در زمان محمدعلی شاه قاجار و دیگر جباران تاریخ ایستادگی داشتند، و به جرم میهن دوستی و آزادگی، به خون نشانیده شدند، که می توان از نمونه هایی یاد آورد چون: « صوراسرافیل، مدرس، حسین فاطمی، مرتضی کیوان، بیژن جزنی، پرویز حکمت جو، بدیع زادگان، نادر شایگان، هوشنگ ترگل، کرامت دانشیان، امیرپرویز پویان، مصطفی شعاعیان و دیگر صدها نفر را؟! آنانی که چون پروانه و داریوش فروهر، بنا بر توانایی و جایگاه کسب کرده ی تاریخی ی خود، کوشندگی و تلاش داشتند در پهنه ی جای گرفته ی «اجتماعی- سیاسی» و یا « فرهنگی»، به دریده سازی گلیم تیره بختی های هزاران ساله ای که، بر سر ملت ایران کشیده شده است!

سخن از داریوش فروهر است و زندگی نامه ی بیش از ۵۰ ساله ی مبارزاتی ی او و خویشکاری، که تاریخ ایران زمین در او برزندگی می دارد، تا در دوران خودکامگی ی محمدرضا شاه، بیش از ۱۵ سال در زندان استبداد وابسته به بیگانه بسر برد، بجرم میهن خواهی و غم ملت ایران داشتن، چرا که « آزادی و استقلال» آن مورد دستبرد خودکامگی قرار داشت، و نبود دادگریهای اجتماعی، از ویژه گی های آن دوران سیاه بشمار می آمد.

پانزده سال زندانی که، طولانی ترین آن، به جرم اعتراض به تجزیه بحرین بود، که خودکامه ی وابسته به غارتگران جهانی، بنا بر خواست پیر استعمار و دیگر جهان خواران، روی به بخشیدن آورد و از پیکره ی ایران جدا ساخت.

خویشکاری تاریخی که، بنابر آن ویژه گی ی « سیاسی- اجتماعی» ی دست یافته اش، با تلاش و کوشش و بردباری ی چشم گیری، پی نمود، تا به گل نشست ثمره ی کار مبارزاتی او و یارانش، و بر و میوه داد، همپا با کار آفرینی ی دیگر آزادگان، در قیام ۲۲ بهمن، به واژگونی ی استبداد شاهی!

از یاران فروهر و آزادگان دگر اندیش دیگر، که ثمره ی کار رفتاری شان، خیزش های دوران ساز بود، در فروافکندن تخت و تاج شاه وابسته به بیگانه، اگر سخن رفت، نمی توان هرگز از یاد برد پروانه ی فروهر و خویشکاری او را در آن دوره از تاریخ.

پروانه فروهر، هم سنگ و همانند همسر خود، که بی گسست، علیرغم همه ی گرفتاری های روزانه، چه خانوادگی و آموزگاری، و چه تدارک آنچه را، که می بود برای زندانیان سیاسی ی همباور و یا دیگرانی که همپایی داشتند در مبارزه ی جریان داشته در برابر خودکامگی، که با بردباری بی مانندی دنبال داشت.

او، با بودن همه ی اینگونه گرفتاری ها، جبران کار همه ی یاران در بند را هم می کرد، که ار جمله باشد، چاپ پخش اعلامیه و تراکت و خبررسانی و نوشتن مقالاتی در ارگان هایی چون پیام دانشجو، که به گردن گرفته بود.

بر پایی ی این بزرگداشت، برای زنان و مردانی است که، سنگر مبارزه را ترک نکردند، و در این راه جان باختند، و گزیر چنان راه و کاری شدند، که به قیام ۲۲ بهمن راه گرفت، با این هدفمندی روشن، که نهاد خودکامگی برچیده شود و زندگی ی مردمی در ایران، بایایی گیرد و ملت ایران، به خواسته های تاریخی ی خود، در زمینه های « اجتماعی- سیاسی»، دست یابد!

سخن در این نشست از زنان و مردانی است، که چه در پهنه ی سیاسی، و چه در گستره ی فرهنگی، چه در دوران برنایی و آغاز شکوفایی، و چه در پیری و پختگی و بر و بار شیرین ببارآوری، به زیر تیغ جباران رفتند، چرا که، سویه ی راه آنها، زدودن، « آفت» نبود آزادی بود، تا « آزادی» به شدن در آید و در پناه چنین نهادی، و بیاری « ملت»، « استقلال» ایران را، در همه ی رمینه ها، ممکن سازد!

آنانی که، بر این باور درست بودند که، با دست یابی به این دو بال اهورایی است که، می توان دادگری های اجتماعی را در همه ی پهنه ها، و در جای جای ایران زمین به زندگی مردم در آورد و برآیند « سیاسی- اجتماعی» ی آنچنانی را ببار آورد، تا فقر وسیه روزی، از زندگی ی مردم، رخت بر بندد!

کار رفتاری آرمانخواهانه و روشکاری « ملی مردمی» که، به سنگ استبداد دیگری، چند بار وحشی تر خورد، و همه ی رشته ها را پنبه کرد و کژی گرفت به سوی واپسگرایی، و بوجود آور سیاهی گردید و دست آوردها، به نابودی کشیده شد!

باز زندان و شکنجه و اعدام و فرار از میهن، و پناهنده‌گی در کشورهای بیگانه را، بوجود آورد، و گسترش پذیرتر ساخت، از استبداد پیشین، و بی شرمی برآمده از ترس، بی مرزی گرفت!

دستگیری ی گروه ها و افراد دگراندیش، و راهی ی زندان شدن هزاران هزار، و سپس شکنجه و اعدام، با این خیال خام پایوران استبداد اسلامی، که می توان هزاران پیر و جوان، دختر و پسر را، در پی ی سبعانه ترین شکنجه ها، چون خود ساخت، و یا تیرباران کرد، به امید واهی، که بر سریر « قدرت» نشست، همیشگی خواهد بود!؟

تکیه به این روشکاری ها، و بی شرمی برآمده از ترس از دگراندیشان، و امید پوچ بستن به همیشه در « قدرت» بودن، تا به آنجا کشیده شد، که داریوش فروهر را، پس از دستگیری و زندان و مرتبه هایی بازداشت، همراه با همانند خود پروانه، دشنه آجین کردند، در اول آذر ۱۳۷۷، شب هنگام، که به خانه آنان یورش آوردند!

کارد آجین شدن این دو گرد آزاده، به دستور بر سر قدرت نشستگان، سامانه ی استبدادی فقها، بنا بر « قوانین شرعی» و مرتد خواندن آنان، به دست اجراگران خون ریزشان، و در پی ی آن، چندی پس از این شوم زایی ی شریعت پناهانه، پرهیخته گانی دیگر، چون محمد مختاری و پوینده را، چنین سرنوشت بود، چنانکه، پیش از اینها، بماندانی چون احمد میر علایی ها، به چنین سرنوشتی، گرفتار آمده بودند!

جای دارد، کنون که از « آزادی» سخن رفت، و آفتی چون « ولایت فقیه» و قوانین واپسگرای اسلامی، که بر جان آن فتاده است، تکیه شود به سروده ی « پروانه آزادی»، که سخن آغاز نمود، در نشست پژوهشی ی زنان در سیاتل، با « سلام و سپاس و به نام آزادی»، و این درستی که، « اگر هزار قلم داشتیم، هزار خامه، که هر یک، هزار معجزه داشت، هزار مرتبه می نوشتیم من، حماسه ای و سرودی، به نام آزادی»!

این گرد دوران ساز، که با همانند خود داریوش فروهر، به دست اسلام پناهان، کارد آجین شدند، در راه «آزادی و استقلال و برپایی ی دادگریهای اجتماعی»، در آن نشست، سخن داشت از راه « رسیدن به همبود انسانی»!

فراکشایی ی « اجتماعی- سیاسی» را، بویژه در این دوره ی کنونی در ایران که « زن» در اسلام و سامانه ی سیاسی ی بر ایران چیره گی گرفته، فرودست است و بیش از « مرد» زیر ستم قرار دارد.

پرسش گونه به اینکه؛ ما « در کجای صفحه ویژه گی های تاریخ یابین جهان ایستاده ایم!؟

سپس برشمرد آسیب ها و زخم ها را دنبال می کند که بر پیکره ی ایران زمین، از رهگذر خون ریزان « فقها» و کار بدستان آنها، نشسته است.

ادامه ی سخن دارد، به چاره گری و گزیرکاری، در کار بی گسست همه ی زنان و مردانی دانستن، در درون و برون از ایران، با راهکار همیاری، که میان همه ی دگراندیشان بوجود آید، تا بتوان « میهنمان، نیاخاک ورجاوندمان، گهواره و گورمان» را از ستم خون ریزان اسلامی ی بر سریر « قدرت» تکیه زده، رها ساخت.

به درستی، تکیه داشت که « جهان گستره ایست که چون « من» بر آن عمل می کنم شکل می گیرد»، و بر رسیدن که اگر در جامعه ای « مجال برای تفکر خلاق باقی نماند»، ورطه ی هولناک مرگ در پیش چشم آدمی دهان می گشاید و برآیند این فراگشایی که؛ « انسان رویای مرگ می سازد» برای خود!

آنچه را که امروز زیبا « بانوی ما»، ایران زمین، سرنوشت فرزندانش شده است، و سیاهی ی قیرگونه ای، زندگی ی زنان و مردان، کوچک و بزرگ، از زایش تا مرگ ایرانیان شده و در چنین ورطه ی هولناکی فرو برده است!

کنون پرسش این است که؛ آیا می توان انسان خود را خواند و آرامش وجدان داشت، و به آنچه در ایران می گذرد و تنگنهای « اجتماعی- سیاسی» ی مرگ زایی، که تهدیدگر ملیت ایران شده است را، دید و چشم پوشید از آن؟!؟

آیا بایست، آرام به خواب رفت و بی تفاوت بود، یا اینکه وجدان ما نهیب می دهد و شلاق بیدار شدن را بر پشت خود احساس کردن، به کار آفرینی ی آنچه را شدن، تا بازتابی سزاوار مردمی بهمراه آورد و خواستی «ملی مردمی» را پاسخ گوی گردد؟!؟

اندیشه کردن به امروز و فردای میهن و زادگاه خود و مردم زیر ستم آن، هر چند اندک و در حد توان خود و بنا بر موقعیت اجتماعی که هر کس دارد، تا در سایه ی همیستگی، رهایی آن چاره گر شود.

گزین راهی که به یقین، برآیندی شیرین ببار دارد و بر و میوه ای که بازداری چپاولی است بی حد و مرز، که عده ای دستار بند بر سر کار قرار گرفته، سالهاست دنبال کرده اند و چوپ حراج منابع میهن ما را زده و می زنند!

گزین راهی که، در خود با شکوه و زیباترین بزرگداشتی را خواهد داشت، برای دلیرانی چون پروانه و داریوش فروهر و دیگر پرهیخته گانی چون مختاری و میرعلایی و مانند آنان، که بر سر این راه جان دادند، چه با کار سیاسی و در پی ی مبارزه ی پیگیر خود، و چه با کار فرهنگی!

زنده یاد و نام این عزیزان، در گزین چنین راهکاری خواهد بود، که تاریخ نهضت ملی ایرانیان، پر بیاد می آورد گردانی همانند، که بر سر جان زدند، تا چنین هدفمندی را به بار شیرین بنشانند.

گردانی چون مزدک، بابک خرم دین، یعقوب لیث، ابن مقفع، فردوسی، قره العین، ستارخان، مصدق و بسیاری دیگر، که به شمشیر و فکرو قلم، روی آور شدند، و تلاش و کوشندگی داشتند در این سوبه تا ایرانی آزاد، آباد و شکوفا، همت کار رفتاری شان باشد!

بیادآوری دارم، زنان و مردان آزاده ی این جمع را، به داستان مادری، از تبار مادران دلیری چون « حسنک وزیر- یحیی ی برمکی» و دیگر بخون نشستگان به دست « خلفای اسلامی»، که از فرزند دلنبد

خود در دمام پایان زندگی، چه خواستی را خواستار بود و چگونه در برابر دشمن، گزین راهی را به فرزندش رهنمود می دهد؟!

هنگام زندگی ی پنهان گرفتن فروهر، پایوران استبداد اسلامی، که مراد آنها، آیت الله خمینی نیز هنوز زنده بود، برای ردیابی و سپس دستگیری او، بر این شدند، تا ابتدا، تصادفی ساختگی برای مادر او بوجود آوردند!

دسیسه ی زشت به گونه ای که گفته شد پای گرفت و مادر فروهر را، گماشته ای از گماشته گان آنها، با موتور سیکلت در پیاده روی جلو خانه ی او مورد تصادف قرار دادند، و آن بانوی پیر، زخمی و سخت آسیب دیده در خانه بستری می گردد. فروهر با خبر و پس از چند روزی که از آن می گذرد، با در نظر گرفتن همه ی پنهانکاریهای ممکن، به خانه می رود تا از مادر خود دیدن کند، که در کمین نشستگان، پاسداران اسلامی، از در و دیوار خانه بالا رفته و به خانه ی آن خانم بستری شده می ریزند و فرزند دلیرش را دستگیر و راهی زندان می کنند!

حال، از زبان نامه ی مادر شیردل، دنباله ی ماجرا را بشنوید به اینکه؛ « برای پسر نازنینم. بالاخره فردا می روم بیمارستان چون دارم خفه می شوم. سرنوشت چه بازیها دارد. شاید تو را ببینم شاید هم نه. به بزرگی روح تو ایمان دارم. همه چیز را با بردباری و سکوت کامل تحمل کن. چیزی که طبیعی است ابداً نباید در فکر تو اثر بگذارد. از خداوند موفقیت تو را می خواهم و به آنچه وظیفه ملی و میهنی توست عمل کنی. خدا نگهدارت. مادرت اقدس ۶۰،۴،۱۸ »

بی گونه شک و گمانی، ایران رهایی می یافت و روی به آبادانی می گرفت و در جهان، میان ملت های آزاد، جایگاه شایسته ی خود را می یافت، اگر ما ایرانیان می آموختیم و برای زادگاه و میهنمان، چنین پدر و مادر و فرزندان بودیم و نمود می گرفتیم چینیانی را، و گزین راهی را که آنان برگزیدند و رفتند!؟

در پایان، زبان سروده ای، به یاری گرفته می شود، که در رسای پروانه و داریوش فروهر، دوستی سروده است و با درود و بدرود به همه ی جان باختگان، به سخن خاتمه داده می شود.

آری، آن زن، شیرزن

آنکه، هرگز، کس نبودش مرد در ناورد

آری؛

اکنون آن عماد مردم و امید ایرانشهر

شیرمرد عرصه ی ناورد

آنکه بر رخشش، تو گفتی، کوه بر کوه است، در میدان

بیشه ای، شیر است، در جوشن

آری؛

اکنون

آن زبردستان شیراوژن

در تک تاریک چاه ژرف پهناور

چاه سرمهر پرازخنجر

چاه غدر ناجوانمردان،

چاه خون ریزان اسلامی،

چاه پستان، چاه بی دردان؛

آستانه پنجمین سال است

خفته اند آرام، چشم بر ایران!

پیروز باد ملت ایران و دیگر ملت های زیر ستم!